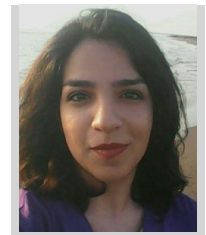


یک روز با زنان تن فروش خیابان های گلبرگ و رشید تهران/ فاطمه محمدی

ماهنامه خط صلح - خیابان های گلبرگ و رشید تهران از اماکن معروف به تن فروشی در تهران هستند. وضعیت این دو خیابان به گونه ای است که عموماً در شب تاکسی پیدا نمی شود و اگر در کنار خیابان بایستی، مشتریان با خودروهایشان در مقابله توقف کرده و نرخ تعیین می کنند.

برای گفتگو با اهالی محل و زنان تن فروش به این محل رفتم.

وقتی نظر اهالی محل، به خصوص جوانان را در رابطه با رواج تن فروشی در خیابان محل زندگی شان جویا شدم، با آرامش پاسخ می دادند: «برای ما «دیگر عادی شده. این کار را همه جا انجام می دهند؛ این جا بیش تر



فاطمه محمدی

دختر جوان ۱۵ ساله ای که ساکن این منطقه است، می گوید: «زنان تن فروشی که در کنار خیابان می ایستند و جذب مشتری می کنند، زیاد دیده ام. اما یک بار دیدم خانمی در خودرو پژو ۲۰۶ که در کوچه ای پارک شده بود، نشسته بود و به رهگذرهای مرد پیشنهاد می داد. خیلی تعجب کردم. ندیده

«بودم با ماشین این کار را انجام بدهند

اما زمانی که نظر کسبه را پرسیدم، عده ای وجود آنان را انکار کردند و عده ای دیگر از مشتریان این زنان بودند و یک یک آنان را می شناختند

یکی از کسبه در گفتگویی کوتاه گفت: «من گاهی از آنان می خواهم در ازای ۲۰۰ هزار تومان پول، در طبقه بالای مغازه ام مهمانم باشند. من دو دانشجوی مرد را هم می شناسم که برای تامین مخارج تحصیلشان در همین خیابان کار می کنند. دو شخص موتور می هستند که «مکان دارند و در اختیار زنان قرار می دهند و با مکانشان کاسبی می کنند

برای صحبت با زنانی که در این خیابان ها تن فروشی می کنند، ابتدا به سراغ زنی، حدوداً ۵۰ ساله، با موهای چتری، رفتم. اوایل شب بود و او در حال جذب مشتری. غم در چشمانش موج می زد و آرام و به سختی قدم برمی داشت؛ گویی به اجبار آمده باشد

برای صحبت کردن، به او نزدیک شدم و از او خواستم چند دقیقه وقتش را به من بدهد اما همه چیز را به شدت تکذیب کرد و گفت: «برو با جوان ترها صحبت کن. من سن و سالم به این چیزها نمی خورد». و در حالی که قدم زنان از من دور می شد، مجدداً در مقابل من به کارش ادامه داد

روزی دیگر برای صحبت با این زنان به آن محل رفتم

حوالی ظهر، صالحه را، زنی ۴۵ ساله، ژنده پوش و مشکی پوش با چهره ای غرق در آرایش، کنار خیابان مشغول چانه زدن با یک مشتری دیدم. از دور چند دقیقه ای به او نگریستم و زمانی که مطمئن شدم به تن فروشی مشغول است، جلو رفتم و با او وارد صحبت شدم. صالحه در گفتگویی کوتاه با لبخند پاسخ سوال هایم را داد. با لهجه صحبت می کرد و گفت که همسرش دست فروش است و از تن فروشی او مطلع است. یک پسر و دو دختر دارد؛ پسرش ۱۶ ساله است و کار می کند و دو دختر ۸ و ۱۳ ساله اش درس می خوانند. او به تازگی برای کار به

خیابان گلبرگ و رشید آمده بود. در حین صحبت، خانمی با موهای بلوند و لباس هایی سراسر مشکی و درشت جثه او را صدا زد و با فاصله از من شروع به صحبت کردند. پس از آن صالحه گفت باید بروم و قادر به ادامه گفتگو نیست. سپس محل را ترک کرد.

پس از آن، کمی جلوتر رفتم و به ایستگاه اتوبوسی برخوردیم که محل استقرار زنان روسپی بود. تعدادشان در آن ایستگاه بیش تر بود. در سنین مختلف، از ۱۴ ساله تا ۶۰ ساله در آن جا حضور داشتند. تشخیص این که همه آن زنان به چنین کاری مشغول باشند، در نگاه اول آسان نبود؛ چرا که بعضی هایشان ظاهری بسیار عادی داشتند. یکی از زنان جوان در حال ریمبل زدن بود و بقیه در حال صحبت کردن در مورد مسائل روزمره. من هم دقیق طولانی در کنارشان روی نیمکت نشستم. اتوبوس ها یکی پس از دیگری می آمدند اما هیچ کس سوار نمی شد. در نتیجه مطمئن شدم همه آنان برای تن فروشی در آن جا جمع شده اند. مشتریان با موتور و یا خودرو مقابل ایستگاه توقف می کردند و با چشم یکی از زنان را انتخاب می کردند و آن زن، قیمت را با دو انگشت اشاره و میانی به معنای ۲۰۰ هزار تومان نشان می داد. اکثر مشتریان با نشان دادن انگشت اشاره -به معنای ۱۰۰ هزار تومان-، تخفیف می خواستند و زنان روی برمی گرداندند و مشتری می رفت و جایش را به مشتری بعدی می داد و مجدداً با طی کردن خیابان، مقابل ایستگاه توقف و با قیمت کم تری تقاضای سکس می کرد. اما من در عرض چند دقیقه، متقاضی های زیادی پیدا کردم؛ گویی ورود به ورطه تن فروشی فقط چند دقیقه زمان می خواهد. حتی متقاضیانم بسیار مصر بودند و هر چه می گفتم من کار نمی کنم، قیمت را «بالا تر می بردند تا جایی که چند نفری گفتند: «هر چه بخواهی می دهیم فقط سوار شو

اما اکثر زنان مسن بودند و مشتری نداشتند. ناگهان، یکی از زنان به سمت مردی که در ماشین اش نشسته بود، اشاره کرد و گفت: «دارد فیلم می گیرد» و هر یک به سرعت به گوشه ای جستند. من نزد راننده رفتم و گفتم: «شما حق ندارید فیلم بگیرید». آن مرد تلفن همراهش را نشان داد و با صدایی بلند گفت: «من در تلگرام هستم و با شما هم کاری ندارم!» به ایستگاه برگشتم. جز یک نفر همگی به پیاده رو رفتند و مشغول قدم زدن شدند؛ چرا که مشتری نبود و دلیلی برای برگشتن نداشتند.

مریم هم چنان در ایستگاه در انتظار مشتری مانده بود. چهره ای کلافه و خسته داشت اما بسیار خونگرم بود و طولی نکشید که حاضر شد با من گفتگو کند.

مریم، زنی ۳۵ ساله است که در خانواده ای مذهبی و سنتی متولد و بزرگ شده است. موهایی بلوند با ریشه های مشکی داشت، مانتوی بافت جلو باز بنفش و شلوار جین بر تن کرده بود و آرایش ملایمی بر صورت داشت. او حدود سه سال پیش از همسرش جدا شده و ساکن شرق تهران است. دیپلم انسانی دارد و از طریق تن فروشی امرار معاش و مایحتاج و نیازهای اولیه اش را تامین می کند.

چه مدت است که به این کار مشغول هستید؟

دو سال پیش این کار را شروع کردم. اما چهار ماه است که بکوب هر روز کار می کنم تا در یک سال بارم را ببندم و دیگر تن فروشی نکنم. البته اگر بتوانم از ایران بروم، حتما می روم.

هر روز کار کردن، برایتان سخت نیست؟

اگر دارم نخورم اذیت می شوم. ولی با خوردن دارم نه

معمولاً چه ساعاتی کار می کنید؟

هر ساعتی بشود. ولی ترجیح می دهم شب بروم خانه و استراحت کنم.

چه شد که وارد این کار شدید؟

رشته ام انسانی بود. کنکور دادم اما قبول نشدم. به همین خاطر خانواده ام که سنتی و مذهبی است، مرا شوهر دادند. اصلاً همسرم را نمی شناختم. یک دفعه دیدم ازدواج کرده ام. نمی خواهم از جزئیات طلاقم بگویم، چون یادآوری خاطرات تلخ، "سرطان مغز" است. هر کس در زندگی چیزی نصیبش می شود. من هم تنهایی و تن‌فروشی؛ فقط همین من آن قدر مذهبی بودم که وقتی می فهمیدم خواهر بزرگ ترم دوست پسر دارد، به مادرم می گفتم تا او را کتک بزند (با خنده).

کارهای زیادی را امتحان کردم؛ بازاریابی، منشی گری در شرکت های مختلف و آرایشگری. ولی هیچ یک کفاف خرج و مخارج زندگی ام را نمی داد. من یک پدر و مادر پیر دارم. نمی توانستم بعد از طلاق سربار آنان شوم. باید خودم از پس مخارجم برمی آمدم. با این حقوق ها حتی نمی توانستم کرایه خانه ام را بدهم. هر جا هم که استخدام می شدم بعد از مدتی به من پیشنهاد رابطه جنسی می دادند؛ آن هم بدون پول! وقتی اولین بار کارفرمایم به من پیشنهاد داد، گفتم مرا دوست دارد. من آن زمان در کنار منشی گری گاهی تن فروشی می کردم. وقتی کارفرمایم به من پیشنهاد داد، پذیرفتم و تن فروشی را کنار گذاشتم. می خواستم با او ازدواج کنم و به زندگی ام بچسبم. اما او پس از مدتی که از من نهایت سوءاستفاده را کرد، اخراج کرد و من افسرده شدم. الان هم با منشی جدیدش رابطه دارد. من در اوج افسردگی به تن فروشی برگشتم و حال خیل بدی داشتم.

معلوم نیست منشی می خواهند یا بدکاره. ترجیح می دهم اگر هم قرار است این کار را بکنم پولش را بگیرم. حالم به هم می خورد از این که جایی استخدام شوم و از من سوءاستفاده شود. اگر قرار است مجبور شوم تن فروشی کنم، تن فروشی می کنم؛ نه این که ارزانی دیگری شوم.

دقیقا چه شد که مجبور به تن‌فروشی شدید؟ از طریق دوستان به شما پیشنهاد شد؟

مجبور نشدم. آدم خود به خود وارد این راه می شود. البته اصلاً فکرم را نمی کردم که به این جا برسم. اصلاً نمی فهمی که چه می شود. یک دفعه خودت را وسط این کار می بینی. اجازه بدهید نگویم چطور وارد این راه شدم. همان که گفتم؛ سرطان مغز.

شما گفتید که یک زمانی خیلی مذهبی بودید. الان اعتقادات مذهبی تان چطور است؟

امروزه پول همه چیز است.

کمی از مشکلات این کار برایمان بگویید

تن‌فروشی به درد نمی خورد. پولش خوب است اما سختی و ریسک زیادی دارد. مثلاً در همین خیابان سارا نامی، هشت سال است که کار می کند. ۲۲ سالش است. همه او را می شناسند. سه خواهر هستند که هر کدامشان در گوشه ای از تهران تن فروشی می کنند. یکی از خواهرانش هم بالاشهر کار می کند. سارا انگار این جا را خریده. هر تازه واردی می آید و می خواهد این جا کار کند، باید از او اجازه بگیرد وگرنه حق ندارد این جا بماند. سارا خیلی وحشی است. هر جایی برای خودش صاحب پیدا کرده است.

سارا کدامیک از خانم هایی است که این جا بودند؟

هیچ کدام. او مثل ما نیست. کنار خیابان منتظر مشتری نمی ماند. او هشت سال است که کار می کند. او فقط می آید و نظارت می کند. او مشتری های خودش را دارد و مشتری هایش به او تلفن می زنند. مشتری هایش ثابت اند. من هم شماره تلفنم را به مشتریان می دهم ولی نمی دانم چرا هیچ کدام به من زنگ نمی زنند.

خودرویی از روبه روی ما به سرعت عبور می کند و مریم با عجله و با اشاره به خودرو می گوید: «سارا بود. همان که موهایش بلوند بود. سارا همیشه لباس های تماماً مشکی می پوشد.» (همان خانمی که مانع کار صالحه شد)

این کار خیلی خطرناک است. ممکن است پولی که می دهند با زور پس بگیرند، در ماشین را قفل کنند و چاقو بکشند، کتک بزنند، در بیابان رهایت کنند و غیره. همه این ها که می گویم

بر سرم آمده. تازگی‌ها شنیدم بعضی از دوستانم اسپری اشک آور در کیفشان می‌گذارند و از خودشان در برابر این کارها دفاع می‌کنند. من هم باید بخرم. من خیلی ساده هستم. هنوز مثل بقیه گرگ نشده‌ام. اوایل وقتی کار می‌کردم دو ساعت در اختیار مشتری‌انم بودم، در صورتی که طبق روال این کار، نهایتاً نیم ساعت کافی است.

درآمدتان برای مخارج زندگی کفایت می‌کند؟

از وقتی این کار را می‌کنم، می‌توانم کرایه خانه‌ام را بدهم. لباس‌هایی که لازم دارم، بخرم. البته نه لباس‌های خیلی گران، ولی مجبور نیستم لباس‌های مزخرف بپوشم. می‌توانم غذاهایی که دوست دارم درست کنم و بخورم (با گفتن این جمله چشمانش برق می‌زند و به روبه‌رو می‌نگرد و لبخند می‌زند). جاهایی که دوست دارم تفریح کنم. البته از وقتی دلار بالا رفته، مشتری کم شده. وقت من خیلی ارزش دارد. این که الان دارم با شما صحبت می‌کنم و وقت می‌گذارم، به این دلیل است که مشتری ندارم. چهارشنبه تا جمعه وضعیت کار کمی... بهتر است و این خیابان پر از زنان تن‌فروش می‌شود و خیابان شکل دیگری به خود می‌گیرد. مریم پیشنهاد داد به فضای سبزی که در نزدیکی ایستگاه اتوبوس است برویم.

پس از گذشت لحظاتی شخصی با موتور آمد و سراغ سارا را از مریم گرفت و سپس گفت این جا نباشید، دوربین‌های راهنمایی و رانندگی فیلم می‌گیرند.

مریم با شنیدن این حرف از جایش پرید و گفت برویم آن طرف تر. برای ادامه گفتگو با یکدیگر قدم زدیم.

تا به حال برای این کار شما را دستگیر هم کرده‌اند؟

خوشبختانه موقع‌هایی که این جا بوده‌ام، پلیس ندیده‌ام. فقط یادم می‌آید یک بار مردی با لباس و ماشین شخصی جلویم ایستاد و گفت مامور است. من خندیدم. او گفت نمی‌ترسی؟ من هم گفتم نه در خدمت هستم. او هم خندید و رفت. به نظرم پلیس بود اما کاری نداشت. پلیس برای دستگیری و بازداشت این جا نمی‌آید. سارا و رفقاییش همه را با خدمات جنسی خریده‌اند؛ حتی کسبه را. هیچ کس از کار ما شاکتی نیست وگرنه کسی جرات نمی‌کرد این جا کار کند.

نحوه کارت‌ان به چه صورت است؟

قبل از این که سوار ماشین مشتری شوم، ۵۰ هزار تومان نقد می‌گیرم و بعد سوار می‌شوم. من برای انجام کار مکان ندارم. اما دوستم مکان دارد و هر بار که از آن جا استفاده می‌کنم، ۵۰ هزار تومان به او می‌دهم. برای سکس واژنی اگر مکان از مشتری باشد، ۱۵۰ هزار و اگر مکان از خودم باشد، ۲۰۰ هزار تومان می‌گیرم. گاهی هم اگر سکس اورال (دهانی) در داخل ماشین بخواهم انجام دهم، ۸۰ هزار تومان می‌گیرم. ولی سکس مقعدی را به دلیل درد وحشتناکی که دارد، هیچ وقت قبول نمی‌کنم. اگر مشتری زیاد باشد در روز بیش تر از یک مشتری هم قبول می‌کنم. یک بار پنج شنبه که مشتری زیاد بود، یک میلیون تومان کار کردم. اما همیشه این طور نیست. بعضی وقت‌ها اصلاً مشتری نیست؛ مثل امروز پول زیادی هم بابت دارو و لباس برای کارمان باید خرج کنیم. این را هم در نظر بگیرید که در ماه یک هفته عادت ماهیانه مانع کار می‌شود و در سه هفته دیگر بعضی روزها مشتری نیست. روزهایی هم که مشتری هست گاهی اذیتان می‌کنند و پولمان را نمی‌دهند.

تا به حال شده هم زمان بیش از یک مشتری بپذیرید؟

بله. معمولاً دو نفره قبول می‌کنم.

و پول بیش تری از آن‌ها می‌گیرید؟

نه اتفاقاً تخفیف می‌دهم و کم تر می‌گیرم. مثلاً ۳۰۰ هزار تومان می‌گیرم.

با صرف نظر از قیمت، آیا ملاک دیگری برای انتخاب مشتریانتان دارید؟

نه من مشتری پیرمرد و یا با هر قیافه ای را قبول می کنم. اگر بخواهم به این مسائل اهمیت بدهم که اصلاً نمی توانم کار کنم

جذب مشتری از طریق ایستادن در کنار خیابان را ترجیح می دهید یا خانه های مخصوص؟

در قیطره خانه های عفاف (خانه های مخصوص) هست، اما هر کسی را قبول نمی کنند. باید مانند یک میلیونی و عطر مست کننده و بهترین آرایش و رنگ و مدل مو و بدن تراشیده و غیره داشته باشی. من نه پولش را دارم نه حوصله اش را. همین جا می آیم کارم را می کنم. تنها خوبی خانه عفاف این است که پولت را می دهند و خطری هم ندارد و مشتری نمی تواند بلایی سرت بیاورد اما همان طور که گفتم، هر کسی را آن جا راه نمی دهند. تعداد زنان هم زیاد است و هر چند روز فقط یک بار کار می دهند. البته هر بار ۵۰۰-۶۰۰ هزار تومان پول می دهند اما مقدار زیادی از آن پول خرج لباس و آرایشگاه می شود. صرف نمی کند زندگی در ایران به درد نمی خورد. یکی از مشتری هایم توصیه کرد از ایران بروم. قول داد کارهایم را ردیف کند، اما خبری از او نشد. اما من هنوز دنبالش هستم. می خواهم از این جا بروم. می خواهم هر چه زودتر پولم را جمع کنم و به آلمان بروم. هیچ کس دوست ندارد کسی به بدنش دست بزند. من هم مگر تا کی می توانم تن فروشی کنم. دو روز دیگر از پا می افتم. هر چه سن کم تر و صورت زیباتر، پول و مشتری بیش تر. من هم هر روز زیبایی ام را بیش تر از دست می دهم و سنم بالاتر می رود. باید بارم را ببندم و از ایران بروم مشغول صحبت بودیم که پریسا به ما پیوست. پریسا ۲۰ ساله و درشت اندام از همکاران مریم است. او به اندازه مریم با این کار آشنایی ندارد. زمانی که مشغول صحبت با مریم بودم، پریسا را می دیدم که چندین بار سوار چند موتور و ماشین شد و چند دقیقه بعد بدون پول برمی گشت. عینک ربین به چشم زده و دائم می خندید

پس از پایان گفتگو با مریم، جلو آمد و شروع به صحبت کرد و گفت فقط سکس مقعدی انجام می دهد و از کرم های مختلف برای کاهش درد استفاده می کند اما توضیحی در مورد این کرم ها نداد. او گفت بابت سکس مقعدی هر بار ۲۵۰ هزار تومان دریافت می کند و پس از آن که با تعجب من مواجه شد، گفت البته اولش می گویم ۲۵۰ هزار تومان ولی آن ها فقط ۱۵۰ هزار تومان می دهند

مشغول صحبت بودیم که سارا از راه رسید. از همان ابتدا خطاب به من از الفاظ رکیک استفاده کرد و بی پروا هر آن چه بر زبانش آمد با صدای بلند در خیابان نثارم کرد. گمان می کرد برای کار به آن جا رفته ام و دلیل مخالفتش کم شدن مشتری بود. مریم از من در برابر سارا حمایت کرد، اما فایده ای نداشت. سارا با من وارد درگیری فیزیکی شد و قصد داشت کیفم را به اجبار از من بگیرد که مقاومت کردم و سریعاً از آن جا دور شدم

:این گزارش را با شعری از فروغ فرخزاد به پایان می برم

فاحشه را خدا فاحشه نکرد

آنان که در شهر نان تقسیم می کنند، او را لنگ نان گذاشتند

تا هر وقت لنگ هم آغوش ماندند او را به نانی بخرند

توضیح: برای برخی از لغات و اصطلاحات نامناسبی که اشخاص در حین تهیه این گزارش * میدانی استفاده کرده بودند، کلمات معادل به کار برده شده است